

## تبلیغ نفرت نژادی، در خدمت کدام اهداف؟!

### داریوش ارجمندی

کمتر از یک ماه از برگزاری کنفرانس جهانی علیه راسیسم و نژادپرستی در شهر دوربان در آفریقای جنوبی می‌گذرد. برگزاری اجلاس دوربان که در نتیجهٔ مبارزات طولانی و خستگی‌ناپذیر انسان‌های فعال در جنبش آزادی خواهی و برابری طلبی جهانی، صورت گرفت، اگرچه با سنگ‌اندازی دولت‌های سرمایه‌داری، بویژه آمریکا و اسرائیل، نتوانست قطع‌نامهٔ مورد نظر جنبش توده‌ای را به تصویب برساند، اما به هر حال از سوی بسیاری، گامی مثبت و بزرگی در برخورد با راسیسم و نژادپرستی، این پدیدهٔ کریه جهان معاصر، ارزیابی شد. برای نخستین بار در تاریخ معاصر، موضوع بیگانه‌ستیزی و فرهنگ استعماری سرمایه‌داری، در وسیع‌ترین شکل، به موضوع بحث جهانیان تبدیل شد و به نظر می‌رسید که در پی تحولات مربوط به اجلاس دوربان، افکار نژادپرستانه و راسیستی، بیش از هر زمان دیگری در انزوا قرار گیرند.

اما، یک هفته پس از دوربان، حملهٔ تروریست‌ها به ساختمان تجارت جهانی در نیویورک، بوقوع پیوست و روند تحولات، مسیر دیگری به خود گرفت. از همان نخستین دقیق، رسانه‌های گروهی جهان سرمایه‌داری، انگشت اتهام را به سوی "مسلمانان"، "اعراب" و "خاورمیانه‌ای‌ها" نشانه رفتند، و در طی چند روز، سناریوی یک جنگ صلیبی، تکمیل شد. کمتر کسی قادر بود از پیام قدرتمند رسانه‌های گروهی که همگی، بدون استثناء و بطور شبانه‌روزی به نفرت‌آفرینی علیه هرآنچه نشانی از مسلمان و عرب و خارجی با خود داشت، مصون بماند. ارقام دهشتناک قربانیان احتمالی واقعهٔ نیویورک - که امروز اغراق‌آمیز بودن آنها روشن شده -، به همراه تصاویر دردناک بازماندگان این انسانهای بیگناه، تنها به منظور تحریک احساس همدردی جهانیان نبود که بر صفحه‌های تلویزیونی نقش می‌بست، بلکه هدف اصلی رسانه‌های سرمایه‌داری، تحریک حس کور نفرت و انتقام بود. هدفی که هنوز هم در ابعاد وسیع و نگران‌کننده‌ای دنبال می‌شود و متأسفانه باید اعتراف کرد که تا اندازهٔ زیادی، با موفقیت نیز همراه بوده است، بطوریکه، از همان فردای واقعهٔ نیویورک، حمله به مساجد و مراکز تجمع مسلمانان در آمریکا و اروپا، ضرب و شتم خارجی تبارهای اهل خاورمیانه، و سنگ‌اندازی به اتوبوس حامل دانش‌آموزان مسلمان، آغاز شد. اما با این همه، لازم به تأکید است که وقایع اینچنینی را باید بیش از هر چیز، واکنش‌های احساسی معدود انسانهایی دانست که، در اثر بمباران تبلیغاتی رسانه‌های گروهی، به نوعی جنون آنی مبتلا شده‌اند. «جان پیلجر» روزنامه‌نگار سرشناس و مترقی استرالیایی، در برخورد به این مسئله می‌گوید: «بنابر آمار منتشره از سوی «بنیاد آموزش بهداشت، اچ‌ای‌تی» در لندن، در جریان قصابی بزرگی که بنام «جنگ خلیج» معروف شد، نزدیک به ۲۰۰ هزار عراقی، جان خود را از دست دادند، اما خبر این جنایت بزرگ، هیچگاه وجدان عمومی در جهان غرب را تحریک نکرد.» هانس فُن اشتاین، مسئول برنامهٔ سازمان ملل متحد موسوم به «نفث در برابر آذوقه»، هنگامی که سال گذشته در اعتراض به تأثیرات ضدانسانی تحریم‌های آمریکا علیه مردم عراق، از مقام خود استعفاء می‌داد، اعلام کرد که در هر ده دقیقه، یک کودک عراقی، - یعنی هر ماه ۵ هزار کودک - در نتیجهٔ مستقیم این تحریم‌ها، جان خود را از دست می‌دهد. به بیان دیگر، تعداد تلفات کودکان عراقی در نتیجهٔ سیاست‌های آمریکا و متحدین اروپایی‌اش در هر ماه، برابر است با تعداد کل قربانیان واقعهٔ نیویورک! و اما چنانچه در نظر بگیریم که تحریم‌های سازمان ملل علیه عراق، از سال ۹۲ تاکنون ادامه داشته، درخواهیم یافت که تعداد واقعی قربانیان جنگ آمریکا علیه مردم عراق، به مراتب بیشتر از آنی است که جان پیلجر نقل قول کرده است و در طول این ده سال، نیم میلیون کودک عراقی، یعنی صد برابر کل تعداد قربانیان تراژدی نیویورک، به کام مرگ کشانده شده‌اند! اما با این حال، به قول جان پیلجر، اخبار مربوط به فجایع و جنایاتی که در کشورهایمانند عراق صورت می‌گیرند، هیچگاه به وجدان مردم جهان غرب راه پیدا نمی‌کنند و بالطبع، تأثر و همدردی چندانی هم بر نمی‌انگیزند. در

اروپا و آمریکا، کسی به افتخار و یاد کودکان عراقی، سه دقیقه سکوت اعلام نمی‌کند، چراکه در جهان غرب، کودکان عراقی و قربانیان تروریسم آمریکا و اسرائیل، فاقد چهره انسانی هستند، کسی با والدین داغ‌دیده آنها مصاحبه نمی‌کند و به خون خواهی از آنها بر نمی‌خیزد. قربانیان جهان امپریالیستی، تنها آماری نامفهوم هستند که یا اساساً در رسانه‌های گروهی نحن‌کنترل‌آن، منعکس نمی‌شوند، و یا آنکه در بهترین حالت، به شکلی گذرا و اشاره‌ای، طرح شده و به همان سرعت نیز به دست فراموشی سپرده می‌شوند.

و این دقیقاً همان پیام نژادپرستانه‌ایست که اینروزها رسانه‌های گروهی تلاش می‌کنند در اذهان عمومی جا بیاندازند، پیامی که براساس آن، ارزش جان انسان‌ها را نابرابر است. رسانه‌های جهان سرمایه به مردم می‌آموزند که اگر ۲۰۰ هزار نفر عراقی در اثر بمب‌های آمریکایی کشته شوند، و اگر نیم میلیون کودک عراقی در آغوش مادران خود جان ببازند، نیازی به همدردی و اعلام سکوت نیست، چراکه این همه ضرورت‌های ناشی از پیروزی «آزادی» و «دمکراسی» به حساب می‌آیند، اما همزمان، مرگ ۵ هزار - یا براساس آخرین آمار ۷ هزار نفر - آمریکایی در اثر حمله عرب‌ها، به ناگهان به بزرگترین فاجعه جامعه بشری، تبدیل می‌شود. تمام جهان باید به سوگ این انسانها بنشیند و به خون خواهی از آنها برخیزد، حتی به قیمت کشتار دسته جمعی انسانهای بیگناهی که خود قربانی سیاست‌های استعماری آمریکا هستند. و به این ترتیب، این دور تسلسل شیطانی همچنان ادامه می‌یابد، دیروز با مرگ ۲۰۰ هزار عراقی، امروز شاید با مرگ ۲۰۰ هزار افغانی و فردا، معلوم نیست کدام ملتی باید تاوان «دمکراسی پروری و تروریسم ستیزی» امپریالیسم را پس دهد.

به بیان دیگر، شکسته شدن شیشه اتوبوس کودکان مسلمان زاده در استرالیا و جاری شدن خون از بینی یک راننده تاکسی ایرانی در سوئد، مشکل اصلی نیستند، بلکه در واقع خود معلول و نشانه‌های آن خطری هستند که امروز از سوی دستگاه تبلیغاتی جهان سرمایه‌داری، جامعه بشری را تهدید می‌کند: خطر گسترش فرهنگ نژادپرستی و ایجاد نفرت ملی، مذهبی و نژادی در میان مردمان جهان.

و اما، اکنون این پرسش در برابر ما قرار می‌گیرد که، گسترش فرهنگ بیگانه‌ستیزی از سوی رسانه‌های گروهی و دستگاه تبلیغاتی نظام سرمایه‌داری، با کدام اهداف صورت می‌گیرند؟ در پاسخ به این سؤال، می‌توان گفت که سرمایه جهانی از ترویج نفرت نژادی دو هدف عمده را دنبال می‌کند: هدف فوری و تقریباً آشکار این سیاست، همانا ایجاد فضای مناسب در میان افکار عمومی جهان، بویژه در میان مردم آمریکا و متحدینش، در جهت توجیه سیاست میلیتاریستی و جنگ طلبانه این کشورهاست. سناریوی این ماجرا، همانی است که این روزها دائماً بر صحنه‌های تلویزیونی و صفحات نخست نشریات، مشاهده می‌کنیم: مرحله اول، سوءاستفاده از احساس همدردی مردم با قربانیان فاجعه در جهت ایجاد روحیه انتقام‌جویانه، مرحله دوم، تحریک احساسات واپس‌گرایانه ناسیونالیستی در جهت ایجاد روحیه بیگانه‌ستیزانه، و مرحله سوم، حقه‌کردن این دروغ بزرگ به مردم که گویا براه‌انداختن جنگ و کشتار مردم بیگناه غیرنظامی در آن سوی جهان، خواست قلبی آنهاست، حتی اگر فرزندان خودشان نیز جزو قربانیان این جنگ باشند! به عنوان نمونه، نظرسنجی‌های عمومی که از سوی رسانه‌های گروهی آمریکا، و به سفارش و کارگردانی پنتاگون و دولت ایالات متحده، صورت می‌گیرد، حکایت از آن دارند که "نزدیک به ۸۰ درصد از جمعیت این کشور، خواهان انجام عملیات نظامی انتقام‌جویانه از سوی ارتش آمریکا علیه دولت‌های حامی تروریسم می‌باشند، حتی اگر این عملیات به معنای بالارفتن مالیات‌ها، پائین آمدن سطح رفاه عمومی و کشته شدن سربازان آمریکایی شود!" بنابراین دولت آمریکا با تکیه بر نتایج این نظرسنجی‌ها که نتیجه مستقیم نفرت‌آفرینی رسانه‌های گروهی در طول روزهای گذشته است، براحتمی قادر خواهد بود که به عملی ساختن سیاست‌های میلیتاریستی خود پرداخته، حتی می‌تواند با «دولت خدمت‌گزار» خواندن خود، مدعی شود که از خواست مردم آمریکا در این رابطه، پیروی می‌کند.

و اما هدف دوم، و شاید به بیانی درازمدت سرمایه‌داری از گسترش نفرت نژادی، از همان نظریه قدیمی استعماری، یعنی تفرقه بیانداز و حکومت کن، الهام می‌گیرد. در هنگامه تولد جنبش نوین ضدسرمایه‌داری و در شرایطی که این جنبش، با

پیوند دادن کارگران، ستمدیدگان و نیروهای ترقی خواه در سطح جهان، نظام سرمایه داری را به چالشی جدی فراخوانده، نفرت نژادی، ملی و مذهبی، ابزار مناسبی برای مقابله با این جنبش، در اختیار مدافعان سرمایه جهانی قرار می دهد. اگر تا دیروز، نظام سرمایه داری از راسیسم و نژادپرستی، برای ایجاد تفرقه در سطح ملی و در میان زحمتکشان یک کشور، بهره می گرفت، امروز، اعلام جنگ صلیبی "جهان متمدن" علیه "جهان تروریسم"، فرصت سوءاستفاده از راسیسم را، در سطحی بین المللی برای سرمایه داری فراهم آورده است. به بیان دیگر، بهترین راه مقابله با انترناسیونالیسم کارگری، دامن زدن به راسیسم در سطح جهان می باشد.

در برابر این خطر، وظیفه خطیری برعهده جنبش توده ای جهانی قرار دارد. می بایست به اشکال مختلف به افشای سیاست ها و اهداف ضدانسانی نظام سرمایه داری از تبلیغ و ترویج نژادپرستی و میلیتاریسم پرداخت، باید بار دیگر با به میدان آوردن نیروهای آزادی خواه و برابری طلب، مرحله نوینی از پیکار جهانی علیه نظام سرمایه داری را آغاز کرد. در این شرایط، بویژه شکل برخورد اصولی نیروهای چپ با پدیده تروریسم و واقعه نیویورک، اهمیت ویژه ای دارد. باید همزمان با محکوم کردن قاطعانه حمله تروریستی و کشتار مردم آمریکا، به افشای تروریسم دولتی دولت های سرمایه داری و نقش آنها در در فراهم کردن شرایط و زمینه های ایجاد و پرورش تروریسم اسلامی و روی کار آمدن رژیم های بنیادگرای اسلامی در گوشه و کنار جهان، پرداخت. خوشبختانه، هم اکنون می توان نشانه هایی از حضور جنبش جهانی چپ و ضدسرمایه داری در برابر سیاست های میلیتاریستی و نژادپرستانه امپریالیسم را، مشاهده کرد. همزمان با اوج گیری رجزخوانی های جرج بوش و با به صدا درآمدن ناقوس جنگ از سوی آمریکا، یک جنبش ضدجنگ در جهان درحال شکل گیری است. جنبشی که در زیر بمبارات تبلیغاتی سرمایه، به کارزار علیه سیاست های میلیتاریستی و نفرت پراکنی های آن برخاسته است و به روش های گوناگون مقابله با سیاست های ضدانسانی نظام سرمایه داری می پردازد.